

کنج حنوز

متن کامل پیام‌های تلفنی

۹۶۵-۰

اجرا: آقای پرویز شهبازی

تاریخ اجرا: ۲۴ خرداد ۱۴۰۲

www.parvizshahbazi.com



ده زکات روی خوب، ای خوب رو شرح جان شرح شرح بازگو

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۹۵)

چقدر مهم است که شما زکات روی خوب را می‌دهید، قانون جبران را رعایت می‌کنید. ما نمی‌توانیم چیزهایی که یاد می‌گیریم برای خودمان نگه داریم. در عین حال مواظب هم هستیم چیزی را به کسی تحمیل نکنیم. مثل سفره سیزده بدر غذايمان را می‌گذاریم وسط، هرکسی هرچه دوست دارد برمی‌دارد. نه این‌که تحمیل می‌کنیم به کسی و یا می‌رویم به قضاوت که بلد نیستی.

(پرویز شهبازی، برنامه گنج حضور شماره ۹۰۷)

متن کامل پیام‌های تلفنی برنامه شماره ۹۶۵

اوست بهترین کسی که از او درخواست شود، و بدو امید رود. [پس] از خدا توفیق آن خواهیم که سپاس [بودن در این راه را] به ما ارزانی کند. زیرا سپاس همچون زنجیری است که نعمت موجود را نگه دارد و نعمت فزون‌تر را صید کند و هیچ نشود جز آنچه خدا خواهد.

(برگرفته از مقدمه دفتر چهارم مثنوی، مولوی)

شایسته است از تلاش‌های متعهدانه، مستمر و ماندگار جناب آقای پرویز شهبازی در اجرای این برنامه و روشنگری، اشاعه و بسط درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان، در کنار برقراری رابطه صمیمانه ایشان با راهیان این مسیر نورانی، کمال سپاس و قدردانی را به جا آوریم.

همراهان عشق در تایپ، ویرایش و بازبینی پیام‌های تلفنی برنامه گهربار ۹۶۵	
مريم مهرپذير خيابانى از تبريز	ناهيد سالارى از اهواز
شايرك همتى از شيراز	فاطمه زندى از قزوین
شبنم اسديپور از شهریار	زهرا عالى از تهران
فهيمة فدائى از تهران	مرضيه جمشيديان از نجف آباد
فرزانه پورعليرضا از تهران	فاطمه رشنو از لرستان
حسام موسوى از مازندران	بهرام زارعيپور از كرج
الهام عمادى از مرودشت	

جهت ارسال متن پیام یا تصویر پیام و یا همکاری با گروه متن برنامه‌های گنج حضور با آیدی [@zarepour_b](https://t.me/zarepour_b) در تلگرام تماس حاصل کنید.

کانال گروه متن کامل برنامه‌های گنج حضور در تلگرام:

<https://t.me/ganjehozourProgramsText>

ردیف	پیام دهنده	صفحه
۱	آقای بیننده از تهران	۴
۲	آقای محسن از اصفهان	۹
۳	خانم سمیرا از تایباد	۱۰
۴	خانم بیننده	۱۲
۵	خانم بیننده از تهران	۱۴
۶	آقای مهدی از شمال	۱۶
۷	آقای بیننده از کرمان	۱۸
۸	خانم بیننده	۲۰
-	◇ ◇ ◇ پایان بخش اول ◇ ◇ ◇	۲۳
۹	آقای شاپور عبودی	۲۴
۱۰	خانم زینب از کرج	۳۵
-	◇ ◇ ◇ پایان بخش دوم ◇ ◇ ◇	۳۶



۱- آقای بیننده از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای بیننده و آقای شهبازی]

آقای بیننده: استاد اول من می‌خواستم تشکر کنم از شما و همه بینندگان و شنوندگان گنج حضور که واقعاً نمی‌دانم چه‌جوری تشکر کنم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم. از کجا زنگ می‌زنید؟

آقای بیننده: از جنوب شرق تهران استاد.

آقای شهبازی: بله بله، خواهش می‌کنم. اولین بار است؟

آقای بیننده: بله اولین بار است من تماس می‌گیرم. یک‌خرده هم هول شدم.

آقای شهبازی: بله، بفرمایید خواهش می‌کنم. یک نفس عمیق بکشید و هول شدن ندارد، جوان رعنائی مثل شما هول بشود؟! [خنده آقای شهبازی] چرا خب؟

آقای بیننده: نظر لطفتان است استاد، مخلصیم. اجازه هست یک چندتا غزل مولانا را بخوانم برایتان؟

آقای شهبازی: چند بیت می‌توانید بخوانید، چندتا غزل نه. منظورتان بیت است.

آقای بیننده: بله چند بیت، ببخشید.

آقای شهبازی: آفرین، بفرمایید، بله.

آقای بیننده:

ای دل به غمش ده جان، یعنی بنمی‌ارزد

بی‌سر شو و بی‌سامان، یعنی بنمی‌ارزد

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۷)

در عشق چنان چوگان می‌باش به سر گردان

چون گوی در این میدان، یعنی بنمی‌ارزد

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۷)



چون آتشِ نو کردی، عقلم به گرو کردی
خاکِ توام ای سلطان، یعنی بنمی‌ارزد
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۷)

چون مردم دیوانه ویران کنم این خانه
آن وصل بدین هجران، یعنی بنمی‌ارزد
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۷)

استاد کافی است یا بخوانم؟

آقای شهبازی: بله بله کافی است. یک تجربه‌تان را هم از گنج حضور بگویید، مفید بوده برایتان یا نبوده؟

آقای بیننده: استاد مگر می‌شود اصلاً مفید نباشد؟! من واقعاً نمی‌دانم چه‌جوری از شما تشکر کنم، می‌ترسم حقیقت تشکر کنم، چون شما می‌فرمایید که «هرکه بستاید تو را دشنام ده» [خنده آقای بیننده] ولی رسم ادب و وفا این است که واقعاً جای شکر دارد از الآن تا صد هزار سال دیگر نان‌استاپ (بدون وقفه: non-stop) من تشکر کنم باز هم کم است.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، آفرین، آفرین!

آقا بیننده: چون که به‌نظر بنده کار شما فکر کنم سخت‌ترین کار روی کره خاکی است. چون یک چیزی را که ذهن اصلاً نمی‌تواند متوجهش بشود را شما دارید یک کاری می‌کنید که متوجه شود و واقعاً جای تبریک گفتن دارد به شما.

آقای شهبازی: خیلی ممنون.

آقای بیننده: که بنده دارم می‌بینم که موفق شدید و هر روز دارد این موفقیت روزافزون می‌شود.

آقای شهبازی: خدا کند، خدا کند. به‌نظر شما این‌طوری که صحبت می‌کنید واقعاً قابل فهم است این پیغام مولانا؟ قابل فهم است برای شما و امثال شما، به‌نظر شما؟

آقای بیننده: استاد در هر کاری شما نشان دادید که با تلاش و پیگیری، هر کار غیرممکنی ممکن می‌شود و من از تماس‌هایی که دوستان می‌گیرند هم این چیزها را متوجه می‌شوم که زندگی‌هایشان خیلی بهتر شده، خوب این یعنی پیشرفت کردند دیگر، ملموس است یعنی.



آقای شهبازی: بله پیشرفت کردند.

آقای بیننده: استاد راجع به خودم هم بگویم که اول این‌که باید معذرت‌خواهی کنم از زندگی، «إِنَّا ظَلَمْنَا» بگوییم.

آقای شهبازی: آری، آفرین.

آقای بیننده: واقعاً خیلی اشتباه کردیم و هنوز هم شخصاً می‌کنم، یعنی دارم تلاش می‌کنم که کمترش کنم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! چند سالتان است شما؟

آقای بیننده: بنده سی‌وسه سالم هست استاد.

آقای شهبازی: سی‌وسه سال، بله، آفرین، آفرین! چه سن خوبی، چه سن خوبی دارید تلاش می‌کنید. خیلی خوب است. خدا را شکر که سرکش نیستید. در آن سن و سال ممکن است آدم سرکش باشد، «می‌دانم» غلبه کند و اصلاً گوش ندهد به این چیزها، به قول شما «إِنَّا ظَلَمْنَا» نگوید، بگوید تقصیر دیگران است. بله، شما به نظر می‌آید متواضع هستید و به درس‌های مولانا تن درمی‌دهید. یواش یواش دارید آن خضوع را به وجود می‌آورید.

جز خضوع و بندگی و، اضطراب

اندرین حضرت ندارد اعتبار

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳)

اضطراب: درمانده شدن، بی‌چارگی

واقعاً دارید به‌کار می‌برید.

آقای بیننده: سلامت باشید استاد. بنده فقط استاد دارم کار می‌کنم روی خودم، ولی هم «نسیان» دارم، هم یادم می‌رود دوباره برمی‌گردم در ذهن، ولی خب فکر می‌کنم باید صبر کنم یک‌خرده. ولی دارم تمام تلاشم را می‌کنم. تشکر می‌کنم از شما.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین، آفرین!

آقای بیننده: استاد یک شعر دیگر بخوانم من؟

آقای شهبازی: بفرمایید، بله.



آقای بیننده: از فیض کاشانی است، سعی می‌کنم زود تماش کنم.

غیر عشقِ رخ دلدار غلط بود غلط
هرچه کردیم غیر این کار غلط بود غلط

هرچه گفتیم و شنیدیم خطا بود خطا
جز حدیث لب دلدار غلط بود غلط

کاش اول شدمی از دو جهان بیگانه
آشنایی به جز آن یار غلط بود غلط
(فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزلیات، غزل ۵۰۲)

ای برادر ز من راست شنو حرف درست
هرچه جز یار و غم یار غلط بود غلط
(فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزلیات، غزل ۵۰۲)

فیض جز عشق و غم عشق، دیگر چیزی نیست
کار دیگر به جز این کار غلط بود غلط
(فیض کاشانی، دیوان اشعار، غزل ۵۰۲)

استاد یک بیت دیگر از مولانا بخوانم دیگر رفع زحمت می‌کنم.

آقای شهبازی: بفرمایید، [خنده آقای شهبازی] بفرمایید، بفرمایید.

آقای بیننده: خدا را شکر صدای خنده شما را هم شنیدم. استاد بابت این انتخاب گل‌هایتان هم واقعاً تشکر می‌کنم. خیلی گل‌های قشنگی، نمی‌دانم حالا شما انتخاب می‌کنید می‌گذارید این‌جا؟ واقعاً انرژی‌های خوبی ساطع می‌کنند.

آقای شهبازی: بله بله، این‌ها را من خودم درست می‌کنم، یعنی درست می‌کنم که از بازار می‌خرم و بله این‌ها را درست می‌کنیم دیگر این‌جا، من خودم درست می‌کنم می‌گذارم این‌جا.

آقای بیننده: البته استاد به نظرم انرژی خوبشان را از شما می‌گیرند که این قدر قشنگ می‌شوند.



آقای شهبازی: شما لطف دارید، خواهش می‌کنم.

آقای بیننده: سلامت باشید. پس این بیت را می‌خوانم و با اجازه‌تان خداحافظی می‌کنم.

تو بندگی چو گدایان به شرطِ مزد مکن
که دوست خود روش بنده‌پروری داند
(حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۷۷)

[خداحافظی آقای بیننده و آقای شهبازی]

خداحافظی



۲- آقای محسن از اصفهان

[سلام و احوال‌پرسی آقای محسن و آقای شهبازی]

آقای محسن: خیلی خوشحالم با شما تماس می‌گیرم. خواستم عرض ادب و احترام کنم خدمت تمام بینندگان و شنوندگان برنامه گنج حضور. عذرخواهی می‌کنم، محسن هستم از اصفهان.

آقای شهبازی: بله آقای محسن.

آقای محسن: و این‌که بنده حدود ده سال هست که برنامه شما را مدام گوش می‌دهم و این‌که امروز خواستم بعد از چند سال مجدد تماس گرفته باشم و قانون جبران و زحمات شما را، زحمات همکارانتان را و تمام بیندگانی که مشارکت می‌کنند و راهکار می‌دهند، جبران کنم.

و این‌که یک عرض کوچکی داشتم خدمت بینندگان برنامه گنج حضور، کسانی که تازه به این برنامه پیوستند. شما مرتب تکرار می‌کنید صبر، صبر و مداومت. واقعاً صبر و مداومت راهگشا هست برای ما.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین.

آقای محسن: بنده اعتیاد داشتم، نزدیک چهار سال به مواد مخدر. با این برنامه اعتیادم را ترک کردم.

آقای شهبازی: آفرین.

آقای محسن: اصلاً دیدم کلاً نسبت به زندگی عوض شده، یعنی الان کسانی که دور و بر من هستند را دارم می‌بینم واقعاً اصلاً یک حس عجیبی دارم. آن دید نظری که شما می‌فرمایید واقعاً وجود دارد. اشعار مولانا واقعاً کار می‌کند و راه حقیقتی جز این حقیقت نیست که انسان باید تسلیم باشد. به قول حضرت مولانا می‌فرمایند:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷)

زیاد وقتتان را نگیرم استاد گرامی، سپاس‌گزارم از شما، از تمام همکارانتان.

آقای شهبازی: لطف دارید، ممنونم. از تشویقتان ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای محسن]



۳- خانم سمیرا از تایباد

[سلام و احوال‌پرسی خانم سمیرا و آقای شهبازی]

خانم سمیرا: سمیرا هستم از تایباد مزاحمتان می‌شوم. خیلی خوشحال شدم آقای شهبازی توانستم بعد از سال‌ها مزاحمتان بشوم. صدایم الآن می‌لرزد، یک کم استرس دارم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خب نفس عمیق بکشید، چند سال است برنامه را می‌بینید؟

خانم سمیرا: چهار سال است آقای شهبازی. استاد اول با چند تا از شعرهای مولانا شروع می‌کنم تا یک کم آرام بشوم، استرس کم بشود.

آقای شهبازی: بفرمایید، بله، بله.

خانم سمیرا:

هله، نومید نباشی که تو را یار براند
گرت امروز براند نه که فردات بخواند؟
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۵)

در اگر بر تو ببندد، مرو و صبر کن آنجا
ز پس صبر تو را او به سر صدر نشاند
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۶۵)

فردات بخواند: فردا تو را می‌خواند

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود بر افروز
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۱۹۷)

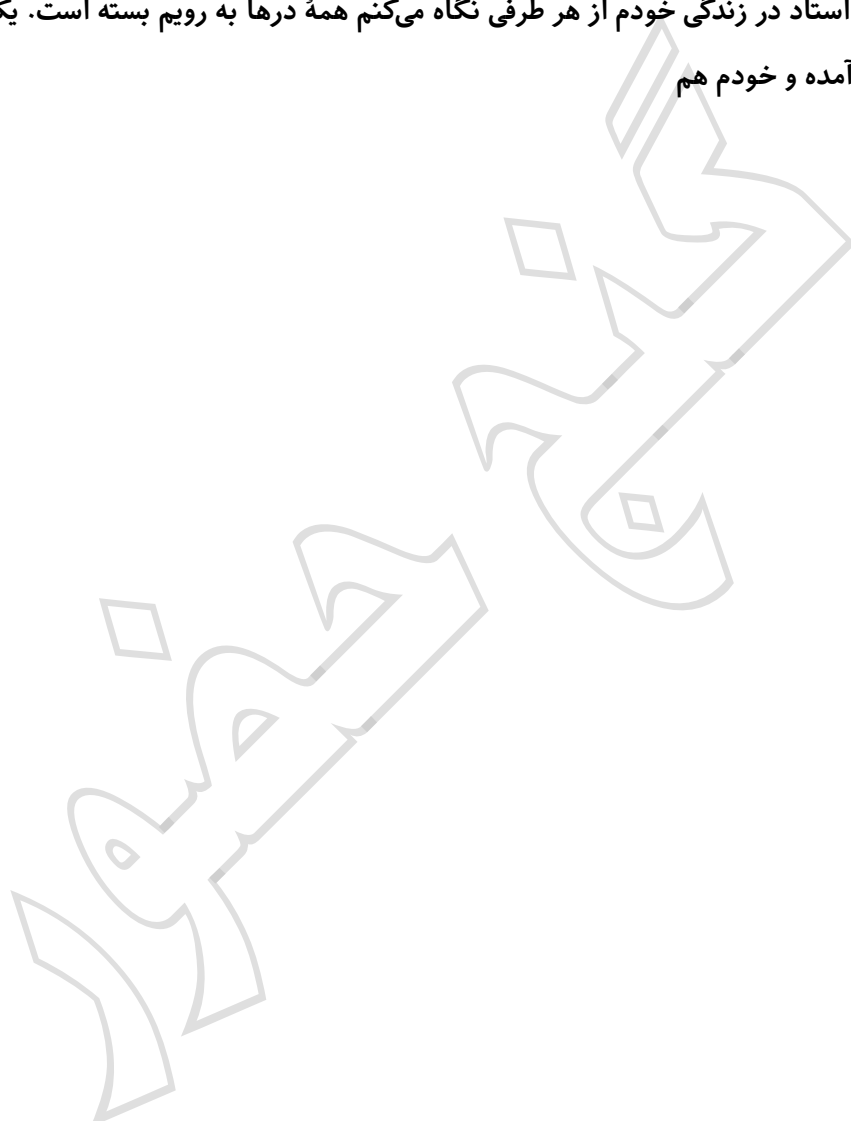
استاد الآن خانه زندایی‌ام هستم. چند روز پیش برنامه را که گوش می‌کردم خیلی، یکی از پیام‌های بیننده‌ها بود خیلی من را تحت تأثیر قرار داد.



چند وقت است برنامه را گوش می‌کنم ولی تلاش به اندازه کافی نداشتم. یک جورهایی می‌خواستم ذهنم را آرام کنم، یک من‌ذهنی معنوی از خودم درست کنم تا بتوانم آرام بگیرم. ولی خدا را شکر استاد، یکی از بیننده‌ها وقتی این پیام را گوش می‌دادم گفت من چهار سال است برنامه را گوش می‌کنم و در زندگی‌ام توانستم این را پیاده کنم.

یعنی یک جورهایی استاد در زندگی خودم از هر طرفی نگاه می‌کنم همه درها به رویم بسته است. یک بی‌مرادی عجیبی در زندگی‌ام آمده و خودم هم

[قطع تماس]





۴- خانم بیننده

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: من، سخت است واقعاً، ده سال است دارم گوش می‌دهم، زنگ زدن هم واقعاً سخت است.

آقای شهبازی: چرا؟

خانم بیننده: استرس شدید می‌گیرد آدم. البته یک بار تماس گرفتم حدود برنامه ۹۴۷ در مورد قانون جبران گفتم، امروز می‌خواهم در مورد پیشرفت معنوی‌ام بگویم.

آقای شهبازی: آفرین! بفرمایید، بله.

خانم بیننده: خیلی خوشحالم، خیلی شما کمک کردید، البته مولانا و شما، در زندگی من به من کمک شده از هر نظر.

یکی از پیشرفت‌هایم این است که چهارشنبه‌ها من حتماً باید خانه بودم برنامه شما را نگاه می‌کردم، پدرم مریض است، امروز پیش پدرم هستم. بعد چهارتا خواهر هستیم، نوبتی یک‌شنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، بعضی‌ها قبول نمی‌کردند چهارشنبه بیایند، الان حدود دو سال است ما پیشش می‌آییم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: من بالاخره قبول کردم که بیایم این‌جا. اول پدرم این‌ها، البته خانۀ داداشم هست، ماهواره داشتند ولی گنج حضور نداشتند، درست کردند این‌ها ماهواره را برای گنج حضور درست کردند و من می‌آیم این‌جا نگاه می‌کنم، یکی از پیشرفت‌هایم این است.

آقای شهبازی: خیلی‌خب.

خانم بیننده: بعد یکی دیگر هم این‌که پسر بزرگم بسیار عصبانی و ستیزه‌گر بود، این برای کادوی تولدم شش جلد مثنوی را برایم خریده.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم بیننده: بعد فردوسی را هم خریده. بعد شش جلسه هم برنامه شما را گوش کرده بیشتر نه، شش برنامه.



آقای شهبازی: خب

خانم بیننده: دیگر ادامه نداده، ولی خب من کاری به کارش ندارم و چیزی نمی‌گویم اصلاً. از شما بسیار تشکر می‌کنم، بسیار از بینندگان تشکر می‌کنم.

[تماس قطع شد]

مهربان



۵- خانم بیننده از تهران

[سلام و احوال‌پرسی آقای شهبازی و خانم بیننده]

خانم بیننده: می‌خواستم از شما تشکر کنم، از این چیزها که برنامه‌های خوبی که دارید استاد.

آقای شهبازی: آفرین! ممنونم. بگوئید تجربه‌تان را با گنج حضور، خوب بوده؟ برای شما مفید بوده؟

خانم بیننده: مفید، خیلی مفید است استاد جان. با درود بی‌پایان به برنامه شما، آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

خانم بیننده: من خیلی می‌خواستم که زنگ بزنگم با شما تماس بگیرم، نمی‌شد. امروز زنگ زدم گرفت، خدا را شکر می‌کنم. می‌خواستم دوتا بیت هم بخوانم.

آقای شهبازی: بله، بله، بله.

خانم بیننده:

گفت پیغمبر که جَنَّت از اِلهِ
گر همی‌خواهی ز کس چیزی خواه

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳)

چون نخواهی من کفیلیم مر تو را
جَنَّتُ الْمَآوِیْ و دیدار خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴)

جَنَّتُ الْمَآوِیْ: یکی از بهشت‌های هشت‌گانه

خانم بیننده: [گریه و سکوت خانم بیننده].

آقای شهبازی: آفرین، خیلی زیبا.

خانم بیننده: آقای شهبازی دست شما را می‌بوسم. چقدر برایتان، واقعاً انسان‌هایی که. واقعاً چیز شدم آقای شهبازی، من هول شدم. حالا، من من ذهنی قوی دارم استاد، نمی‌توانم فضاگشایی [صدا واضح نیست] نمی‌دانم چکار کنم؟



آقای شهبازی: همین کار دیگر، صبر می‌کنید و کار می‌کنید، چاره دیگری نداریم ما.

خانم بیننده: وای استاد، استاد یک شعر دیگری بخوانم.

آقای شهبازی: بله، بله، بله.

خانم بیننده: چه بود، استاد یادم رفت.

آقای شهبازی: یادتان رفت [خنده آقای شهبازی]

خانم بیننده: الهی که سلامت باشید، الهی که خدا به شما سلامتی بدهد، خدا به شما سلامتی بدهد. خیلی خوشحال شدم آقای شهبازی. یادم رفت چیزهایی که بخوانم.

آقای شهبازی: عیب ندارد، عیب ندارد. ممنونم، خیلی زیبا! خب.

خانم بیننده: دست شما درد نکند آقای شهبازی، خیلی از شما ممنونم، خیلی ممنونم از شما آقای شهبازی. نمی‌دانید من چقدر زجر می‌کشم، می‌خواهم به این فضاگشایی یا به این خدا زنده بشوم، به خدا وصل بشوم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: خیلی ولی سخت است. آقای شهبازی خدا خیرتان بدهد، الهی که سلامت و تندرست باشید، که مردم در این جهان همه‌شان راه خوبی پیدا کنند، به راه راست بروند، به راه خدا بروند.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: ممنونم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم، خیلی زیبا، لطف فرمودید، دیگر با شما خداحافظی کنم، خیلی خوشحال شدم. آفرین! ممنونم که دارید کار می‌کنید، زحمت می‌کشید.

[خداحافظی آقای شهبازی و خانم بیننده]



۶- آقای مهدی از شمال

[سلام و احوال‌پرسی آقای مهدی با آقای شهبازی]

آقای مهدی: خواستم تشکر کنم بابت برنامه خیلی زیبایتان و تأثیرگذاری‌تان روی جامعه. واقعاً برنامه‌تان ایده‌آل است از هر جهت.

آقای شهبازی: لطف دارید.

آقای مهدی: یک موضوع که خواستم بگویم جناب شهبازی من به این‌جا رسیدم که از آن‌جایی که خدا نهایت کمال است، به‌خاطر همین کمال را می‌خواهد. یعنی همان‌طور طبق فرمایشاتی که شما گفتید، هرچیزی را هرچه، چه اشیا باشد، چه شخص باشد، ما محور وجودمان قرار بدهیم، خدا به هر شکل ممکن ما را ناکام می‌کند.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای مهدی: و حالا دیگر فرزند، زن، شوهر، نمی‌دانم هرچیزی مادیات، خانه، ماشین، هرچیزی هیچ فرقی نمی‌کند، حتی شغل، به یک شکلی ما را در این قضیه ناکام می‌کند.

و در ابتدا خب درد دارد، ولی کسی که حالا یک مقداری فضاگشایی کند به‌قول شما آن موقع شکرگزار می‌شود از این ناکامی. یعنی با تمام وجودش خدا را شکر می‌کند که خدا در آن قضیه ناکامش کرد که امروز چشمش باز بشود به دریچه واقعیت و مسیر بعدی را برود.

و متأسفانه نمی‌دانم یا خوشبختانه آگاهی در درد خوابیده، یعنی عموماً در خوشی‌ها ما آگاهی را پیدا نمی‌کنیم و در درد است که ما باید بگردیم علی‌رغم آن زمانی که پیمان روی ذغال گذاخته هست، بگردیم، صبر داشته باشیم که خدا آن هدیه را برایمان در کدام قسمت گذاشته.

و گاهی هم متوجه نمی‌شویم چون دید ما بسته است، ما آگاه کامل نیستیم، ولی اگر خوب دقت کنیم، شاید بتوانیم آن بسته، آن هدیه‌ای که خدا برای ما در آن درد گذاشته بتوانیم پیدایش کنیم و باز مسیر بعدی و باز مسیر بعدی.

آقای شهبازی: آفرین، خیلی زیبا!



آقای مهدی: در خدمتتان هستم جناب شهبازی. باز هم متشکرم بابت همه زحماتتان. و هرچه تشکر کنم، کم است، واقعاً کم است. من الآن فکر می‌کنم حدود دوازده سال است که دارم برنامه شما را نگاه می‌کنم. این دومین بار است که دارم زنگ می‌زنم. زنده باشید جناب شهبازی.

آقای شهبازی: آفرین، ماشاءالله! خواهش می‌کنم. فرمودید از کجا زنگ می‌زنید؟

آقای مهدی: من مهدی هستم از شمال زنگ می‌زنم.

آقای شهبازی: آقا مهدی، خیلی خوب!

[خداحافظی آقای مهدی با آقای شهبازی]

۷- آقای بیننده از کرمان

[سلام و احوال‌پرسی آقای بیننده با آقای شهبازی]

آقای بیننده: عرض کنم که من یک زندگی خیلی پُردردی داشتم و خیلی گیج و گنگ بود زندگی برایم. همیشه برایم سؤال بود که چرا باید این‌جوری باشم. ولی من غافل بودم که خودم یک آدم پُر از همانندگی بودم و از شکل‌های بیرونی زندگی می‌خواستم و همیشه با ریب‌المنون مواجه می‌شدم.

بعد من با این برنامه هنوز آشنا نشده بودم یک اتفاقی ناگهانی، همین‌جوری در یکی از همان روزهای پُردرد احساس کردم که این افکاری که برایم این‌قدر درد درست کرده این‌ها نباید واقعی باشند. و این مثل روز برایم روشن شد.

و آن موقع من خیلی آشنایی نداشتم با این فضا، با این اتفاق. و به‌طور اتفاقی با یک سری فایل‌ها و نوشته‌ها در اینترنت مواجه شدم که دیدم دیگرانی هم هستند که همین اتفاق برایشان افتاده و در زندگی‌هایشان خیلی مشکل داشتند و زندگی‌شان متحول شده.

و این را هم بگویم که من با مواد مخدر و انواع مُسکن‌های دیگر من خودم را تسکین می‌دادم. بعد از این اتفاق دیگر افتادم در خواندن یک سری کتاب‌هایی از اساتید مختلف، و به‌طور پراکنده استفاده می‌کردم از تعالیم اساتید، که با برنامه شما الآن به مدت چهار ماه و خورده‌ای است، که یک بزرگی از کشور خودم همه حرف‌هایی که آن‌ها می‌زنند را دارد به زبان خودم می‌گویم. و از همان روز اول رعایت قانون جبران کردم.

آقای شهبازی: آفرین!

آقای بیننده: و خواستم تشکر کنم، و این‌که آیا واجب و لازم است که این ابیات را ما جزوی از فرایند رشدمان است یا فقط گوش کردن و کار کردن روی خود کافی است؟ اگر که این راهنمایی کنید ممنون می‌شوم.

آقای شهبازی: بله، تکرار ابیات واقعاً لازم است. یعنی این بیت‌های کلیدی را تا آن‌جا که مقدور است شما با خودتان داشته باشید و تکرار کنید. راه می‌روید تکرار کنید. اتومبیل شاید بتوانید تکرار کنید، دارید رانندگی می‌کنید. خانه تکرار کنید. بعضی موقع‌ها با صدای بلند بخوانید. این قدر بخوانید که این بیت‌ها باز بشوند.

اگر می‌توانید مخصوصاً این غزل‌های اخیر را شما اگر بتوانید حفظ کنید. این قدر بخوانید که ابیات پشت‌سَرهم رابطه‌هایشان را با هم دیگر نشان بدهند.



این ابیات مولانا واقعاً مثل کُد می‌ماند حالا من معنی می‌کنم این‌جا، ولی شما هم باید آن‌قدر بخوانید تا این روشن بشود. مثل چراغ می‌ماند. بعد یک دفعه نور می‌اندازد وقتی زیاد می‌خوانید.

با یک بار گوش کردن چیزی عاید نمی‌شود. باید خودتان بخوانید، رویش تأمل کنید. دوباره بخوانید، دوباره تأمل کنید، و ببینید که این بیت کاربردش در شما چه چیزی است. آیا شما مطابق دستورالعمل مولانا دارید کار می‌کنید؟ یا مخالف هستید؟

همه‌اش باید تأمل کنید و تکرار کنید. تأمل کنید فکر کنید دوباره به خودتان نگاه کنید که بتوانید ابیات را روی خودتان پیاده کنید. بیخشید، بله بفرمایید.

آقای بیننده: سپاس‌گزارم، همین دیگر خواستم از شما سپاس‌گزاری کنم. یک ارتباطی هم با این ابیات، چون من قبلاً خیلی سال پیش کانال شما را می‌دیدم عوض می‌کردم. چون نه ارتباطی برقرار می‌کردم، نه از ابیات و این‌ها. همیشه به شعر و شاعری و این‌ها به دید ادبی و این‌ها نگاه می‌کردم. از این ابیات و معانی ابیات خیلی حالیم نمی‌شد. تا این‌که تغییر و تحول در زندگی و درون من اتفاق افتاد، و الآن یک چیزهایی می‌فهمم. یک چیزهایی عاید

می‌شود. از شما هم سپاس‌گزارم.

آقای شهبازی: آفرین، آفرین! عالی، عالی!

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای بیننده]



۸- خانم بیننده

[سلام و احوال‌پرسی خانم بیننده با آقای شهبازی]

خانم بیننده: خسته نباشید به خاطر برنامه امروز، زحمت کشیدید، برنامه خیلی خوبی بود. ما من‌ذهنی خودمان هیچ‌وقت اصلاً نمی‌شناختم، نمی‌دانستم. اصلاً نمی‌دانستم.

شما نه تنها من‌ذهنی ما را به خودمان نشان دادید که من نمی‌توانم شکر کنم واقعاً.

از شکر کردنش عاجز هستم.

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم.

یعنی واقعاً عاجز هستم و امروز برنامه، خیلی برنامه قشنگی بود. ما از من‌ذهنی، منع من‌ذهنی که کشاندیم به جایی که آماده، یعنی گفتار شما و برنامه مولانا، به این صورت بود که ما کشاندیم جایی که دیگر آماده حضور شدیم.

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: یعنی گفتیم شما این‌جا جایی هستید یعنی مولانا، شعرش را که معنی کردید این‌جا گفتید که دیگر شما الان آماده هستید برای حضور شدن و اختیار داریم که آیا به طرف من‌ذهنی بروید یا این‌که انتخاب کنید که هوشیاری حضور داشته باشید لحظه‌به‌لحظه این‌ها خیلی قشنگ بود برای من، خیلی برنامه‌ها قشنگ هستند.

خیلی، مرتب، مرتب، هرچه که من یکی روی خودم کار می‌کنم، یعنی مرتب دارد من‌ذهنی من دارد می‌آید بالا.

نمی‌گویم که من چیزی، یعنی مرتب حالا دارد فعلاً اشکال‌هایم می‌آیند بالا. این‌جور نیست که بگویم جایی شده یا جایی رسیدم. هرچه که من برنامه گوش می‌دهم، هرچه که این قرآن معنی می‌کنید با ابیات مولانا، هرچه دارم گوش می‌دهم همه‌اش عیب است. عیب من است.

یعنی نمی‌توانم بگویم چه عیبی دارم. حالا بگویید چه تجربه‌ای دارید، والله هرچه دارید شما می‌گویید، عیب من است.



من اقرار می‌کنم، هرچه دیگر، نیازی نیست که بگویم کجایش چه‌جوری بود. یعنی هرچه شما دارید توضیح از شعر مولانا می‌دهید عیب من دارد می‌آید بالا.

دیگر اگر بخواهند بیننده‌هایی هم بخواهند بدانند من هم عیب‌ها، من هم‌اش داشته‌ام تو زندگی خیلی هم خوشحال بودم که چه‌قدر من دین دارم، چه‌قدر من می‌فهمم، یعنی من به این حالتی بودم که دارم با شما.

حالا دارم نگاه می‌کنم برنامه لحظه‌به‌لحظه زندگی‌ام را مقایسه می‌کنم با ابیات مولانا، تمام آن آقای شهبازی ایراد بوده، هم‌اش ایراد بوده، و دقیقاً مخالف با کاری بوده که خدا از من می‌خواست و روز اول، الست بلی دادم و اصلاً نبودم الان.

آقای شهبازی: بله، آفرین.

این نیست که من بخواهم بگویم، توضیح بدهم چه، هم‌اش، ابیات‌ها شما خیلی لطف می‌کنید، مرتب به بیننده‌ها می‌گویید که این ابیات را با خودتان مقایسه کنید.

این جمله که شما می‌گویید این ابیات را با خودتان مقایسه بکنید، تمام ایراد هر انسانی اگر خودش بخواهد، اگر انسان بخواهد این مسیر انتخاب کند، که انتخاب با خود ما است، اگر بخواهد تمام ایرادها می‌آیند بالا خیلی قشنگ و واضح.

آقای شهبازی: بله.

خانم بیننده: یعنی تمام، هر بار آقای شهبازی من برنامه شما گوش می‌دهم، هر بار بدون این‌که خودم بفهمم، چه ایرادی دارم، ایرادها می‌آیند بالا و من متوجه می‌شوم، من این ابیاتی که، آقای شهبازی از مولانا معنی کردند عیب من هم هست.

آقای شهبازی: آفرین.

خانم بیننده: یعنی چون شما می‌گویید مقایسه کنید، مقایسه کنید، واقعاً من مقایسه با اعمال خودم و افکار خودم می‌کنم، می‌بینم.

البته موقعی دانستم که باید مقایسه کنم، موقعی که من ذهنی خودم را شناختم.



آقای شهبازی: آفرین.

خانم بیننده: و این شناخت خیلی کمک به ما گرفت، خیلی مرحله اول راه، واقعاً شناخت من ذهنی است که شما خیلی راحت با بیان سلیس و روان به ما من ذهنی خودمان با اشعار مولانا به ما می فهماند.

خیلی روان و راحت متوجه شدیم. ببخشید من مشغول صحبت کردن بودم ندانستم چند دقیقه صحبت کردم. نمی دانم چند دقیقه صحبت کردم مشغول صحبت کردن بودم وقت بیشتری نگرفته باشم از بیننده‌ها.

آقای شهبازی: حدود چهار دقیقه، پنج دقیقه شده.

خانم بیننده: چهار دقیقه شده؟ پنج دقیقه شده؟

آقای شهبازی: الان بله پنج دقیقه شد بله. [خنده آقای شهبازی]

خانم بیننده: الان من قطع کنم؟ پنج دقیقه باید صحبت کنیم.

آقای شهبازی: اگر چیز واجبی دارید بگویید وگرنه که خداحافظی کنم.

خانم بیننده: چشم. امروز برنامه‌ای که گذاشتید در کل می گویم چون چیزی متنی آماده نکرده بودم که بگویم دوست داشتم همین طور صحبت هام بزنم.

چون هر لحظه که، لحظه به لحظه که برنامه شما امروز گوش می دادم،

البته از نصف بخش سوم بود که من گوش دادم تا آخر لحظه به لحظه که گوش می دادم یک حالت یعنی واقعاً سپاس‌گزاری در وجود من می آمد بالا از شما از ته دلم که نمی دانم که چه شد که حالا برنامه گرفت چون تمام ایرادهای من می آورد بالا و لحظه لحظه دوست دارم که برنامه‌تان گوش بدهم هیچ وقت قطع نکنم و برنامه به این صورت دیدم در این قسمت در بخش سوم تا آخرش که گوش دادم شما تمام من ذهنی ما را به یکجوری گفتید به این ترتیب باید بگذارید کنار و همین جور رساندید، اگر که همه، همه ما دقت کنیم و واقعاً لحظه به لحظه دقت کنیم ما به حضور می‌رسانید با اشعار مولانا. یعنی یک جوری گفتید الان آماده حضور هست.

برنامه خیلی خیلی قشنگ بود خیلی قشنگ بود برنامه تنظیم می‌کنید تمام اشعارها به جا از جاهای پراکنده یکجا می‌آورد. ما نمی‌توانیم تشکر کنیم. اصلاً در حد تشکر، یعنی من در حد تشکر نیستم.



آقای شهبازی: خیلی ممنونم.

خانم بیننده: هر چه بگویم کم گفتم آقای شهبازی.

آقای شهبازی: لطف دارید.

خانم بیننده: چون وقتی یک انسانی در این مسیرها می‌افتد، بهترین، بهترین لحظه زندگیش سپری می‌کند که
إن شاء الله از این به بعد هم بتوانیم سپری کنیم.

آقای شهبازی: إن شاء الله.

خانم بیننده: این برنامه من تعریف کردم و برنامه‌های دیگر هم به همین صورت هست اینها از اول برنامه وقتی
شما تنظیم می‌کنید ابیات مولانا تا آخر از من ذهنی ما دور می‌کنید از تمام نکات ریز به ما می‌گویید.

تا لحظه‌ای که بخش آخرش این است که دیگر حالا آماده حضور هستیم. [خنده آقای شهبازی]

آقای شهبازی: آفرین!

خانم بیننده: ما دقیقاً لحظه به لحظه این برنامه عمل کنیم در اعمال مان واقعاً به نکته مثبتی می‌رسیم.

آقای شهبازی: عالی، عالی! خیلی زیبا.

خانم بیننده: دست شما درد نکند من خیلی صحبت کردم آقای شهبازی، وقتتان را گرفتم. خیلی خوشحال شدم،
یک سعادتی بود. من این قدر صحبت کردم، دوست داشتم صحبتی از شما بشنوم، إن شاء الله موفق باشید.

آقای شهبازی: من پنج ساعت صحبت کردم الان نوبت شما بود. [خنده آقای شهبازی]

[خداحافظی خانم بیننده با آقای شهبازی]

❖ ❖ ❖ پایان بخش اول ❖ ❖ ❖



۹- آقای عبودی

[سلام و احوال‌پرسی آقای عبودی و آقای شهبازی]

آقای عبودی: عرض شود در دفتر اول مثنوی بیت ۲۱۵ قانون عمل و عکس‌العمل را نمایان می‌کند که

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت ۲۱۵)

آقای شهبازی: بله

و در غزل ۲۲۸۱ دارند:

ای از تو خاکی تن شده، تن فکرت و گفتن شده

وز گفت و فکرت بس صور در غیب آبستن شده

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۸۱)

تمام گفتار، افکار و اعمال ما مانند دانه‌ای است که به دست خودمان می‌کاریم و از آن جایی که خدا عادل است، نتیجه کارمان را به خودمان می‌دهد.

آقای شهبازی: بله.

آقای عبودی: در دفتر ششم بیت ۵۱۶ دارند:

فعل تو که زاید از جان و تنت

همچو فرزندت بگیرد دامت

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱۶)

ابیاتی هست در این رابطه اگر اجازه بفرمایید خدمتتان ارائه کنم از دفاتر مختلف.

آقای شهبازی: بله، بله حتماً! بفرمایید.

آقای عبودی: البته در چند بیت از این ابیات ظاهراً برخلاف غزل امروز، مولانا توصیه می‌کند که به گردِ خودت بگرد که این گردِ خود گشتن هیچ مغایرتی با ابیات غزل ندارد، چراکه منظور از «گردِ خود گشتن» در این جا یعنی



شناسایی بکن، عبرت بگیر و عذرخواهی کن که دیگر دچار فراموشی نشوی که این فراموشی یعنی درد و غم و حسرت و پشیمانی، غصه و بخت بد و هزینه دادن و کارافزایی است.

آقای شهبازی: بله.

آقای عبودی: این «گرد خود گشتن» یعنی سعی در استکمال تعظیم کردن است و این‌که امورات زندگی را به من‌ذهنی ندادن.

آقای شهبازی: بله‌بله.

آقای عبودی:

ای زده بر بی‌خودان تو ذوالفقار
بر تن خود می‌زنی آن، هوش دار
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۳۸)

ای دریده پوستین یوسفان
گرگ بر خیزی از این خواب گران
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۲)

ای دریده پوستین یوسفان
گر بدرّ گرگت، آن از خویش دان
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۰)

ای که تو از ظلم، چاهی می‌کنی
از برای خویش، دامی می‌کنی
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۱)

ای تو کرده ظلم‌ها، چون خوش‌دلی؟
از تقاضای مکافی غافل؟
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۲)

یا فراموش شده‌ست از کرده‌ها
که فرو آویخت غفلت پرده‌ها؟
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۳)



گردِ خود برگرد و جرم خود ببین
جنبش از خود بین و، از سایه مبین
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵)

عقل بودی، گردِ خود کردی طواف
تا بدیدی جرم خود، گشتی معاف
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۹۴)

هیچ گردِ خود نمی‌گردد که من
کژروی کردم، چو اندر دین، شمن
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۶)

پس ترا هر غم که پیش آید ز درد
بر کسی تهمت منه، بر خویش گرد
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳)

کی کژی کردی و کی کردی تو شرّ
که ندیدی لایقش در پی اثر؟
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۸)

کی فرستادی دمی بر آسمان
نیکی‌ای کز پی نیامد مثل آن؟
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۹)

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰)

چون تو می‌بینی که نیکی می‌کنی
بر حیات و راحتی بر می‌زنی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۷)



چونک تقصیر و فسادى می‌رود
آن حیات و ذوق، پنهان می‌شود
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۸)

دید خود مگذار از دید خسان
که به مُردارت گَشَنَد این کرکسان
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۹)

از بدی چون دل سیاه و تیره شد
فهم کن، اینجا نشاید خیره شد
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۶۶۴)

ورنه خود تیری شود آن تیرگی
در رسد در تو جزای خیرگی
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۵)

ور نیاید تیر، از بخشایش است
نه پی نادیدن آرایش است
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۶)

هین مراقب باش، گر دل بایدت
کز پی هر فعل، چیزی زایدت
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۷)

چونک بد کردی، بترس، آمن مباش
زآنکه تخمست و برویاند خدّاش
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵)

چند گاهی او بپوشاند که تا
آیدت ز آن بد پشیمان و حیا
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶)



حیله‌های تیره اندر داوری
پیش بینایان چرا می‌آوری؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱)

هر چه در دل داری از مکر و رُموز
پیش ما رسواست و، پیدا همچو روز

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۲)

گر بپوشیمش ز بنده‌پروری
تو چرا بی‌رویی از حد می‌بری؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۳)

رازها را می‌کند حق آشکار
چون بخواهد رُست، تخم بد مکار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶۹)

در بهار آن سرها پیدا شود
هر چه خورده‌ست این زمین رسوا شود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۲)

هر غمی کز وی تو دل آزرده‌ای
از خُمار می بود کآن خورده‌ای

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۵)

لیک کی دانی که آن رنج خُمار
از کدامین می برآمد آشکار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۶)

این خُمار اشکوفه آن دانه است
آن شناسد کاآگه و فرزانه است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۷۷)



پس بدان رنجت نتیجه زلّتیست
آفت این ضربت از شهوتیست
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۸۸)

چون بکاری جو، نروید غیر جو
قرض تو کردی، ز که خواهی گرو؟
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۵)

جرم خود را بر کسی دیگر منه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶)

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷)

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعل خود شناس، از بخت نی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸)

مُتَّهَمِ كُنْ نَفْسِ خُود رَا اِي فَتٰی
مُتَّهَمِ كَمْ كُنْ جَزَايِ عَدْلِ رَا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰)

توبه کن، مردانه سر آور به ره
که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَه
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱)

در فسونِ نفسِ کم شو غره‌ای
کآفتابِ حقِ نپوشد ذره‌ای
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲)



کآنچه می‌کاری، نروید جز که خار
وین طرف پری نیابی زو مطار
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۱)

تُخَم از من بر، که تا رِعی دَهَد
با پَر من پَر، که تیر آن سو جَهَد
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۷۲)

مدّتی بگذار این حیلِت پزی
چند دم پیش از اجل آزاد زی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴۴)

دَم به دَم چون تو مراقب می‌شوی
داد می‌بینی و داور ای غوی
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳)

هست این ذرّات جسمی ای مفید
پیش این خورشید جسمانی پدید
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۳)

هست ذرّاتِ خَواطِر و افِتکار
پیش خورشیدِ حقایق آشکار
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۴)

سیرتی کآن در وجودت غالب است
هم بر آن تصویرِ حشرت واجب است
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۱۹)

تو که تریاقتی نداری ذره‌ای
از خلاص خود چرایی غره‌ای؟
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۴۶)



سرنگون افتادگان را زین منار
می‌نگر تو صد هزار اندر هزار
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۲)

کز دَنب پرهیز کن، هین هوش دار
تا نگر دی تو سیه‌رو دیگ‌وار
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۱)

که به قدر جُرم می‌گیرم ترا
این بُودِ تقریر در داد و جزا
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۳۷)

که نخواهد شد غلط پاداش میر
خصم را می‌داند آن میر بصیر
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۶)

تا بدانی پیش حق تمییز هست
در میان هوشیار راه و مست
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۱۷)

وآنکه در ظلمت براند بارگی
برکند ز آن نور دل، یکبارگی
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۱)

هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲)

پس چو آهن گرچه تیره‌هیکلی
صیقلی کن، صیقلی کن، صیقلی
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۹)



گر تنِ خاکی غلیظ و تیره است
صیقلش کن، زآنکه صیقل‌گیره است
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۳)

تیره کردی، زنگ دادی در نهاد
این بود یَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادِ
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۷۹)

تاکنون کردی چنین، اکنون مکن
تیره کردی آب را، افزون مکن
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۰)

بر مَشُورَان، تا شود این آب، صاف
واندرو بین ماه و اختر در طواف
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۸۱)

هر که صیقل بیش کرد، او بیش دید
بیشتر آمد بر او صورت پدید
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۱۰)

هر که را افعال دام و دَد بُود
بر کریمانش گمانِ بَد بُود
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۷)

چَنبِرَه دید جهان، ادراک تُّسْت
پرده پاکان، حس ناپاک تُّسْت
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۸۴)

چند بگریزی؟ نک آمد پیش تو
کوری ادراک مکراندیش تو
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۰۲)



کالبد نامه‌ست، اندر وی نگر

هست لایق شاه؟ را آن‌گه ببر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۴)

گوشه‌ای رو نامه را بگشا، بخوان

بین که حرفش هست در خورد شهان؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۵)

گر نباشد درخور، آن را پاره کن

نامه دیگر نویس و چاره کن

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۶)

ز آن همه کار تو بی نور است و زشت

که تو دوری دور از نور سرشت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۳۲)

چون به خوی خود خوشی و خرّمی

پس چه از در خورد خویت می‌رمی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹۰۵)

اندک اندک خوی کن با نور روز

ورنه خُفاشی بمانی بی‌فروز

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۸۴)

دشمن تو جز تو نبود، این لعین

بی‌گناهان را مگو دشمن به کین

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۷۳۸)

گر ندانی آن گنه را ز اعتبار

زود زاری کن، طلب کن اغتفار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۸۹)



کوه را که گن به استغفار و، خوش
جام مغفوران بگیر و خوش بکش
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۲)

سجده کن، صد بار می‌گویی: ای خدا
نیست این غم غیر درخورد و سزا
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۹۰)

ای تو سُبْحان پاک از ظلم و ستم
کی دهی بی‌جرم جان را درد و غم؟
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۹۱)

من معین می‌ندانم جرم را
لیک هم جرمی نباید گرم را
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۹۲)

چون بپوشیدی سبب را ز اعتبار
دایماً آن جرم را پوشیده دار
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۹۳)

که جزا اظهار جرم من بود
کز سیاست دزدی‌ام ظاهر شود
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۹۴)

این فقیر بی‌ادب، نادرخور است
لیک لطف عام تو زان برتر است
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۹۲)

آقای عبودی: خیلی ممنون جناب شهبازی.

آقای شهبازی: خیلی زیبا، آفرین! ممنونم.

[خداحافظی آقای شهبازی و آقای عبودی]



۱۰- خانم زینب از کرج

[سلام و احوال‌پرسی خانم زینب و آقای شهبازی]

آقای شهبازی: اولین بار تان است تماس می‌گیرید؟

خانم زینب: نه آقای شهبازی، تقریباً الآن اخیراً تان دارم تماس می‌گیرم.

آقای شهبازی: خیلی خوب، بفرمایید.

خانم زینب: آقای شهبازی من با توجه به غزل امروز چون ترک‌زبان هستم و پدر و مادرم تبریزی بودند، با توجه به غزل امروز می‌خواهم یک چیزی بگویم به زبان ترکی، خیلی کوتاه است.

آقای شهبازی: بفرمایید.

خانم زینب: در ترکی وقتی می‌خواهند قربان صدقه یک کسی برونند، می‌گویند: «باشووا دولانیم!»

من می‌خواهم به خدا بگویم: «خدایا، باشووا دولانیم! الله نَ گوزلسن! باشووا دولانیم!»

و به خاطر حضور بنده‌ای مثل شما «آقای شهبازی، سنین دَ باشووا دولانیم!»

آقای شهبازی: خواهش می‌کنم لطف دارید.

خانم زینب: آقای شهبازی من یک موضوعی را می‌خواهم بگویم، من در خودم شناسایی کردم که چرا من دارم کار می‌کنم ولی پیشرفت نمی‌کنم؟! دارم برنامه را گوش می‌کنم دارم می‌نویسم، ولی چرا پیشرفتی که باید بکنم، نمی‌کنم؟ من آقای شهبازی آن موش را در خودم شناسایی کردم. مولانای عزیزم که «آنوندا باشینا دولانیم» می‌گوید که

گر نه موشی دزد در انبار ماست

گندم اعمال چل‌ساله کجاست؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۲)

آقای شهبازی: «کجاست؟» بله.



خانم زینب: آقای شهبازی من دیدم من برنامه را نگاه می‌کنم می‌نویسم، روزی پنج‌شش ساعت دارم کار می‌کنم، بعد شب که می‌شود موش می‌آید می‌گوید حالا یک سریال نیم‌ساعته را هم نگاه کن.

آقای شهبازی: خب، خیلی خب.

خانم زینب: ورزش می‌کنم، بعد دو ساعت می‌آیم می‌نشینم یک بستنی می‌خورم، موش می‌آید آن ورزش دوساعته را می‌دزدد می‌برد.

در غذا پرهیز می‌کنم، پرهیز می‌کنم، یک دفعه می‌آید می‌گوید حالا حسابی بنشین بخور، پرهیزم را می‌دزدد می‌برد.

آقای شهبازی دیدم که من با من ذهنی‌ام دارم کار می‌کنم که مولانا این‌جا می‌گوید:

**کِی تراشد تیغ دسته خویش را
رو به جراحی سپار این ریش را**
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲)

من خودم نمی‌توانم! من باید از خدا بخواهم که این همانیدگی‌ها را از من بگیرد، باید به او التماس کنم.

**بی او نتوان رفتن، بی او نتوان گفتن
بی او نتوان شستن، بی او نتوان خفتن**
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۸۳)

آقای شهبازی: بله.

خانم زینب: همه کارم را باید او بکند. باید از او بخواهم، باید از او بخواهم که کارهای من را درست بکند.

[تماس قطع شد]

❖ ❖ ❖ پایان بخش دوم ❖ ❖ ❖